مقام یقین غایت معرفت دینی

منصور حسینی

دین به مجموعه‌ای از آموزه‌های معرفتی و دستوری گفته می‌شود که فلسفه و سبک زندگی انسان را تعیین و ترسیم می‌کند. دین اسلام نیز این‌گونه است؛ اما بر اساس تعالیم قرآنی، غایتی برای این فلسفه و سبک زندگی است که از جمله مهم‌ترین آنها دستیابی به یقین است. اما سؤال این است که مراد از این یقین چیست و چرا غایت فلسفه دین اسلام قرار گرفته است؟ نویسنده بر اساس آیات قرآن به این سؤال پاسخ داده است.

***

اسلام، فلسفه و سبک زندگی

اسلام مجموعه‌ای از آموزه‌های معرفتی و دستوری است که فلسفه و سبک زندگی انسان را بر اساس فلسفه آفرینش هستی و انسان تعیین می‌کند(بقره، آیه ۳۸)؛ زیرا انسان به تنهایی نمی‌تواند بر اساس چراغ فطرت و عقل خویش به فلسفه آفرینش و زندگی دست یابد و حق و باطل را بشناسد و در آن مسیر حرکت کند؛ چون دو عامل درونی و بیرونی در تزاحم با فطرت قرار می‌گیرند و می‌کوشند تا نور آن را خاموش و دفن کنند و توان و ظرفیت تشخیص و حرکت به سوی حق را از آن سلب نمایند. این دو عامل یکی هواهای نفسانی تحت تاثیر زیاده‌خواهی‌های قوه غضب و شهوت؛ و دیگری وسوسه‌های شیطانی است.(فرقان، آیه ۴۳؛ جاثیه، آیه ۲۳؛ حجر، آیه ۳۹؛ ص، آیه ۸۲؛ شمس، آیات ۷ تا ۱۰)

آموزه‌های آسمانی از آدم(ع) تا خاتم(ص) بر آن است تا این حقایق هستی را به انسان بیاموزد و او بر اساس آن حقایق، سبک زندگی را در قالب آموزه‌های دستوری و احکام شریعت شکل دهد. از همین رو وحی همواره دربردارنده دو امر معرفتی و دستوری بوده است تا فلسفه زندگی را تبیین و سبک زندگی را تعیین کند و چارچوب‌های دستیابی به حقیقت کمالی را توصیه نماید.

البته از آن‌جا که در حوزه معرفتی هرگز تغییری رخ نمی‌دهد و تبدیل و تحویلی در آن حوزه پدید نمی‌آید و به عنوان یک سنت باقی و برقرار است(یونس، آیه ۶۴؛ روم، آیه ۳۰؛ احزاب، آیه ۶۲؛ فاطر، آیه ۴۳)؛ هرگز معارفی که در ادیان الهی از آدم(ع) تا خاتم(ص) بیان شده تغییر و تبدیلی نیافته است و همه پیامبران همان حقایق را در قالب معارف دینی مطرح کرده‌اند (آل عمران، آیات ۱۹ و ۸۵؛ مائده، آیه ۳)؛ البته ممکن است در عصری پیامبری برخی از معارف را بیان نکند؛ زیرا ظرفیت فهم مردم پایین و سطح ادراکی ضعیف بوده است؛ اما همواره کلیات معارفی که نیاز بشر بوده تا فلسفه زندگی را دریابد، بیان شده است.

اما در حوزه آموزه‌های دستوری با توجه به تغییرات شگرف اجتماعی و ادراکی و تغییر رفتارهای آدمی از سادگی به پیچیدگی، نیاز بود تا شریعت و سبک زندگی و آموزه‌های دستوری تغییری پیدا کند و منهاج و شریعتی در هر عصر و دوره‌ای مطرح و در دوره دیگر تغییراتی رخ دهد و برخی از احکام تغییر نماید و منسوخ گردد. از این رو با آنکه دین در همه اعصار و ازمنه و امکنه یکی بوده ولی شرایع و مناهج سبک زندگی تغییر یافته است.(مائده، آیه ۴۸؛ شوری، آیه ۱۳)

به سخن دیگر، فلسفه زندگی و آموزه‌های معرفتی تغییری نیافته هر چند که ممکن است توسعه و تکمیل شده باشد، اما سبک زندگی و آموزه‌های دستوری بر اساس مقتضیات زمان و مکان تغییر یافته تا جایی که به دست پیامبر آخرزمان حضرت محمد مصطفی(ص) تکمیل شد. پس از اتمام و اکمال دین و شریعت، دیگر غیر قابل تغییر و تبدیل خواهد بود و هرگز منسوخ نمی‌شود.(مائده، آیه ۳؛ احزاب، آیه ۴۰) از همین رو گفته می‌شود: حلال محمد(ص) تا قیامت حلال است و حرام او تا قیامت حرام است.

به هر حال، اسلام به عنوان مجموعه‌ای از آموزه‌های معرفتی و دستوری، بر آن است تا فلسفه و سبک زندگی را به انسان بیاموزد و سعادت دنیا و آخرت را برای او تضمین و تامین کند.(بقره، آیه ۳۸)

یقین، غایت دین اسلام

خداوند در آیه ۶۵ سوره ذاریات فلسفه و هدف آفرینش انسان و جنیان را عبادت خود معرفی کرده است. شکی نیست که این عبادت نمی‌تواند غایت خداوند باشد؛ زیرا پذیرش آن به معنای نقص در خداوند است و او چیزی را فاقد است و می‌کوشد تا با فعلی آن را به دست آورد. پس باید گفت که عبادت غایت خدا نیست بلکه غایت فعل خداست؛ به این معنا که خداوند بر آن است تا خلق به مقام عبودیت برسد؛ در حقیقت عبادت و عبودیت، غایت خلق است نه خالق. پس خلق باید به کمالی برسد که از آن به عبادت خدا تعبیر شده است.

اما پرسش این است که عبادت خداوند به عنوان غایت و فلسفه آفرینش چه مقتضیاتی دارد؟ در پاسخ باید گفت: مقام بندگی و عبودیت خداوند، به معنای دستیابی به کمال مطلق است؛ زیرا انسان با رسیدن به این مقام است که می‌تواند مظهر اسما و صفات خداوندی شود و ربانی گردد. (بقره، آیه ۱۳۸؛ آل عمران، آیه ۷۹)

اگر تقوا نتیجه ایمان و اعمال عبادی در چارچوب شریعت است باید گفت که تقوا نیز دارای مراتب و درجاتی است. در قرآن از تقوای عام، تقوای خاص و تقوای اخص سخن به میان آمده است.

در حقیقت عبودیت، به عنوان فلسفه آفرینش انسان دربردارنده مفاهیم و معانی بلندی است که یقین در بلندای آن قرار می‌گیرد. از همین رو خداوند در باب غایت و فلسفه عبادت که خود غایت آفرینش است، می‌فرماید: وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ؛ و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه یقین فرا رسد.(حجر، آیه ۹۹)

پس اگر غایت خلقت آدمی، دستیابی به مقام عبودیت است، غایت عبادت دستیابی به یقین است. البته از آن‌جا که بسیاری از مردم این یقین را در هنگام مرگ با کنار رفتن پرده‌ها به دست می‌آورند(ق، آیه ۲۲)، یقین، کنایه از مرگ نیز است. از همین رو در تفسیر آیه گفته شد که عبادت خدا باید تا زمان مرگ ادامه یابد.البته این نکته نباید مورد غفلت قرار گیرد که دستیابی به مقام یقین به معنای پایان عبادت نیست؛ زیرا کسی که بر نردبان عبادت به بلندای یقین می‌رسد نه تنها لازم است عبادت خود را افزایش دهد بلکه از نظر کیفیت نیز بهبود بخشد؛ نه آنکه نردبان را دور اندازد که مساوی با سقوط و هبوط خواهد بود.

به سخن دیگر، برخی از غافلان گمان کرده‌اند چون غایت عبادت دستیابی به یقین است، هر گاه به یقین رسیدند می‌توانند عبادت را ترک کنند؛ چنان‌که برخی از اهل تصوف چنین گمان باطلی کرده و دست از شریعت برداشتند؛ زیرا خود را در مقام یقین دیدند.

شکی نیست که پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) در مراتب سه‌گانه یقین از علم‌الیقین و عین‌الیقین گذشته و به حق‌الیقین رسیده‌اند، اما آنان بر اساس همان مبنای عقلی نه تنها عبادت و شریعت را کنار نگذاشتند بلکه بیشتر از پیش بدان چسبیده و در کم و کیفیت عبادت خویش افزودند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی برای هر چیزی اهداف ابتدایی و میانی و نهایی است. همچنین اعمال عبادی در راستای دستیابی انسان به تقواست (بقره، آیات ۲۱ و ۶۳ و ۱۷۹ و ۱۸۳؛ انعام، آیه ۱۵۳؛ اعراف، آیه ۱۷۱)؛ اما همین تقوا خود مقدمه‌ای است تا انسان به علم لدنی دست یابد(بقره، آیه ۲۸۲) و بصیرت یافته و قدرت تشخیص و توانایی راه‌یابی در شبهات و فتنه‌ها را پیدا کند.(انفال، آیه ۲۹؛ طلاق، آیات ۲ و ۳)

امام علی بن موسی الرضا(ع) در بیان جایگاه یقین و نسبت آن با اسلام و ایمان و تقوا می‌فرماید: الایمان فوق‌الاسلام بدرجه، و التقوی فوق‌الایمان بدرجه و الیقین فوق‌التقوی بدرجه؛ ایمان یک درجه بالاتر از اسلام و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یک درجه بالاتر از تقواست. (اصول کافی، ج ۳، ص ۸۶)

امیرمؤمنان علی(ع) نیز در جمله کوتاه می‌فرماید: غایه الدین الایمان و غایه الایمان الایقان؛ غایت دین ایمان است و غایت ایمان یقین‌آوری.(غرر الحکم، باب الف، حدیث ۶۳۴۶)

فرق ایمان و اسلام در قرآن

در آیات قرآن اسلام نخستین درجه از مراتب اعتقادی بیان شده است که پس از آن ایمان قرار می‌گیرد. خداوند در آیه ۱۴ سوره حجرات به اعراب که شهادتین گفته و اسلام آورده‌اند می‌گوید: «برخی از بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم.» و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبرِ او را فرمان برید از ارزشِ کرده‌هایتان چیزی کَم نمی‌کند. خدا آمرزنده مهربان است».

بر اساس این آیه رسیدن از مقام اسلام به ایمان نیازمند عمل و اطاعت از خدا و پیامبر(ص) و انجام شریعت است. البته ناگفته نماند که در آیات قرآنی گاه مراد از اسلام همان مکتب وحیانی از آدم(ع) تا خاتم(ص) است و گاه مراد ایمان و گاه همان اسلام در قالب شهادتین گفتن است. در کاربردهای قرآنی هر گاه اسلام به تنهایی جدا از ایمان به کار رود به معنای ایمان نیز خواهد بود؛ چنان که اگر ایمان به تنهایی به کار رود به معنای اسلام نیز است؛ اما هر گاه با هم به کار روند، دو معنا و مفهوم جداگانه‌ای دارند؛ چنان‌که در همین آیه ۱۴ سوره حجرات این‌گونه است.

به سخن دیگر، در آیات قرآن اسلام و ایمان گاه در یک مفهوم و گاه در دو مفهوم به کار می‌رود. هر گاه اسلام یا ایمان به تنهایی به کار رود یک مفهوم را بیان می‌کند و هر گاه با هم به کار می‌روند دو مفهوم در طول یکدیگر را بیان می‌کنند؛ زیرا اسلام بر درجه نخست ایمان است و ایمان دارای مراتبی است که اسلام درجه نخست آن را تشکیل می‌دهد. از همین روست که خداوند می‌فرماید: یا أیها الذین آمنوا آمنوا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایمان بیاورید.(نساء آیه ۱۳۶)

به هر حال گاه از اسلام همان دین آسمانی اراده می‌شود که از آدم(ع) تا خاتم(ص) به آن دعوت کرده‌اند(آل عمران آیات ۱۴ و ۸۵؛ مائده آیه ۳) و دارای شرایع بسیاری است که پیامبران اولوا العزم بدان دعوت نموده‌اند.(شوری آیه ۱۳) و گاه دیگر به معنای آغاز اسلام‌آوری یعنی همان شهادت گفتن است که آغاز مسلمانی است.

پرسش این است که عبادت خداوند به عنوان غایت و فلسفه آفرینش چه مقتضیاتی دارد؟ در پاسخ باید گفت مقام بندگی و عبودیت خداوند، به معنای دستیابی به کمال مطلق است زیرا انسان با رسیدن به این مقام است که می‌تواند مظهر اسما و صفات خداوندی شود و ربانی گردد.

تقوا، غایت ایمان

بر اساس آیات و روایات غایت ایمان همان دستیابی به تقواست؛ زیرا کسی که از نظر اعتقادی به جایگاهی رسیده که مطیع محض خدا و پیامبر(ص) است و به همه شریعت بی‌چون و چرا عمل می‌کند و تعبد می‌ورزد، به تقوا دست می‌یابد. این تقوا در حقیقت نتیجه همان اعمال عبادی است که انسان در قالب تکالیف شریعت انجام می‌دهد. (بقره، آیات ۲۱ و ۶۳ و ۱۷۹ و ۱۸۳؛ انعام، آیه ۱۵۳؛ اعراف، آیه ۱۷۱)

البته ایمان نیز دارای مراتبی است و به تبع آن تقوای انسان‌ها هم دارای مراتب چندی خواهد بود. خداوند در آیه ۱۳۶ سوره نساء می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلاً نازل کرده ایمان بیاورید. پس اگر تقوا نتیجه ایمان و اعمال عبادی در چارچوب شریعت است، باید گفت که تقوا نیز دارای مراتب و درجاتی است. در قرآن از تقوای عام (بقره، آیه ۲)، تقوای خاص و تقوای اخص سخن به میان آمده است. (آل عمران، آیه ۱۰۲)

یقین، غایت تقوا

اکنون که غایت ایمان دستیابی به تقوا است، غایت تقوا نیز دستیابی به یقین می‌شود که در مرتبه و درجه‌ای بالاتر قرار دارد. در همین چارچوب است که خداوند غایت تقوا را دستیابی به یقین بر شمرده و بر رسیدن به آن تاکید دارد. چنان‌که در آیه ۹۹ سوره حجر به این مسئله اشاره کرده و قبلا ذکر آن گذشت.

البته یقین همانند ایمان و تقوا به طور طبیعی نمی‌تواند یکسان و در یک درجه و مرتبه باشد، زیرا اگر ایمان و تقوا دارای مراتبی است به طور طبیعی باید نتایج هر یک از سطوح ایمانی و تقوایی متفاوت با دیگری باشد و فرقی میان آنها وجود داشته باشد.

از همین رو در آیات قرآن دست‌کم از سه مرتبه یقین سخن گفته شده است. این بدان معنا خواهد بود که ایمان و تقوا نیز دارای سه مرتبه و درجه اصلی است.

بر اساس آیات و روایات غایت ایمان همان دستیابی به تقواست؛ زیرا کسی که از نظر اعتقادی به جایگاهی رسیده که مطیع محض خدا و پیامبر(ص) است و به همه شریعت بی‌چون و چرا عمل می‌کند و تعبد می‌ورزد، به تقوا دست می‌یابد.

درجات سه گانه یقین

قرآن سه درجه و مرتبه برای یقین بیان کرده است که شامل: ۱. علم‌الیقین، ۲. عین‌الیقین، ۳. حق‌الیقین است.

علم‌الیقین: خداوند درباره این مرتبه نخست در آیه ۵ سوره تکاثر می‌فرماید: کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ؛ هرگز چنین نیست، اگر علم‌الیقین داشتید! به سخن دیگر، کسانی که یاوه می‌گویند و سخنان باطل بر زبان می‌رانند و بدان اعتقاد دارند، اگر در مرتبه نخست یقین یعنی مرتبه علم‌الیقین بودند، این سخنان را بر زبان نمی‌راندند. بی‌توجهی انسان به آیات آفاقی و انفسی موجب فقدان علم‌الیقین است.

عین‌الیقین: مرتبه دوم از یقین را عین‌الیقین می‌گویند؛ در این مرتبه حقیقت به عیان قابل مشاهده و رؤیت است. خداوند درباره این مرتبه می‌فرماید: ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَیْنَ الْیَقِینِ؛ سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین درمی‌یابید. (تکاثر، آیه ۷) در این مرتبه سخن از رویت و دیدن است نه دانستن که ویژگی مرتبه نخست یقین است.

البته باید توجه داشت که یقین به آبی صاف گفته می‌شود که گل و لای آن ته‌نشین شده و ناظر در آب ته آب را نیز می‌تواند ببیند. گاه این نگاه ذهنی و علمی است و گاه به عینی و چشمی است. حضرت ابراهیم(ع) همین مرتبه از یقین را در قالب اطمینان قلبی از خداوند درخواست می‌کند تا چگونگی زنده شدن مردگان و رستاخیز را ببینند.(بقره، آیه ۲۶۰)

حق‌الیقین: مرتبه کمالی و نهایی یقین را حق‌الیقین گفته‌اند. خداوند در آیه ۵۱ سوره حاقه می‌فرماید: وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ؛ و همانا آن(قرآن) حق‌الیقین است. همچنین در آیه ۹۵ سوره واقعه می‌فرماید: إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ؛ هر آینه این، آن سخن حقیقت و راست بی‌گمان و درست است.

به عبارت ساده‌تر در علم‌الیقین، یقین از راه کسب علم و دانش حاصل می‌شود؛ مانند: پی‌بردن به وجود آتش و مشاهده آن؛ در مرتبه عین‌الیقین با چشم خود آنچه را که به آن یقین دارد می‌بیند مانند دیدن خود آتش و دست زدن به آن و انسان معنای آتش و سوختن را به جان ادراک می‌کند؛ و در مرتبه سوم که بالاترین مرتبه یقین است شخص با تمام وجود، آن را در می‌یابد؛ مانند یقین به وجود آتش زمانی که در آن می‌سوزد.

پس بر اساس آنچه بیان شد باید گفت که فلسفه و سبک زندگی قرآنی و اسلامی بر آن است تا انسان به مقام حق‌الیقین برسد.

در این مرتبه انسان همان متاله و ربانی است(آل عمران، آیه ۷۹) که در مقام خلافت الهی (بقره، آیه ۳۰) و داشتن علم لدنی و شهودی(بقره، آیه ۳۱) مظهر تمام و کمال خداوندی می‌شود و در مقام مظهریت ربوبیت در کائنات تصرف می‌کند و هر چیزی را به کمال بایسته و شایسته خود می‌رساند.

در حقیقت نه تنها سعادت خود را در دنیا و آخرت تضمین می‌کند، بلکه مسئولیت بزرگ خلیفه خداوندی را به عهده می‌گیرد و سعادت دیگران از انسان و جنیان را تضمین می‌کند.

بنابراین، انسان نباید خود را بیقدر و مقدار کند و به امور ساده و پست دنیوی بسنده نماید و ابزار را غایت شمارد و بدان اکتفا کرده و خود را در شقاوت ابدی قرار دهد.

تناسب جرم و کیفر در مجازات از نگاه اسلام

محسن درودیان

یکی از قوانین عرفی باطل و غلط که به شکل ضرب‌المثل به‌کار می‌رود، قانونی است که می‌گوید «کلوخ‌انداز را پاداش، سنگ است». این قانون عرفی با قوانین عقلانی و وحیانی در تضاد است؛ چرا که برخلاف پاداش و ثواب که عقل و شرع جایز می‌داند چند برابر از باب فضل، به‌کار نیک، پاداش داده شود، اما در مسئله کیفر و عقوبت نه تنها عدالت عقلانی و وحیانی حکم می‌کند تا کیفر و مجازات با جرم تناسب داده باشد، بلکه احسان حکم می‌کند که در شرایطی چون وجود جهل، سهو، خطا و اشتباه یا حتی دیگر احتمالات تقلیل‌دهنده، در مجازات مجرم و خطاکار کاهش داده شده و حتی با اغماض تمام در برخی از موارد، عفو و گذشت داده شود.

نویسنده در مطلب حاضر نگاه دین را درباره تناسب جرم و کیفر به‌ویژه در حوزه رفتارهای اخلاقی تشریح کرده و سبک زندگی اسلامی را درباره خطاهای دیگران به‌ویژه در حوزه اخلاق بیان داشته است.

***

قوانین اخلاقی و حقوقی

قوانین حاکم بر جامعه به دو دسته قوانین اخلاقی و حقوقی تقسیم می‌شوند. هر یک از این دو گروه از قوانین که درقالب بایدها و نبایدها تعریف می‌شود، به جامعه این امکان را می‌دهد که زندگی مبتنی بر عدالت و تعادل را در پیش گرفته و از هرگونه تجاوز و تعدی به حقوق دیگران جلوگیری به‌عمل آورد.

بایدها و نبایدهای حقوقی در جامعه اسلامی برگرفته از آموزه‌های وحیانی است؛ چرا که منابع حقوقی حتی اگر عقل باشد، کاشف از مصالح و منافعی است که برخاسته از حق است و حق، چیزی جز خداوند تبارک و تعالی نیست. هر آنچه از خداوند صادر شده نیز حقیقت و حق است(بقره، آیه ۱۴۷) و غیر آن باطل خواهد بود که وجودی نداشته و امر عدمی است.

تفاوتی که میان قوانین اخلاقی و حقوقی وجود دارد این است که بایدها و نبایدهای اخلاقی، الزامات کیفرآوری نیستند و کسی که بر خلاف آن رفتار کرد، مجازات کیفری به وی تعلق نمی‌گیرد؛ در حالی که بایدها و نبایدهای حقوقی، الزامات کیفرآوری هستند که مرتکب خلاف آنها براساس میزان جرم مجازات می‌شود. البته دراین میان نوعی دیگری از الزامات وجود دارد که از آنها به الزامات فقهی یاد می‌شود. الزامات فقهی بایدها و نبایدهایی است که کیفر آن به دست خداست و در بسیاری از موارد کیفر دنیوی را به دنبال ندارد، بلکه کیفر اخروی بر آن مترتب می‌شود. فقه اسلامی حاوی دو دسته از الزامات حقوقی و فقهی است. به این معنا که بخشی از فقه اسلامی ناظر به بایدها و نبایدهایی است که برای حفظ نظم اجتماعی وارد شده است. اینها همان حقوق اسلامی است که در کتب متعدد فقهی از آن بحث شده و مجازات و کیفرهایی در قالب تعریزات و حدود برای آن بیان شده است. به عنوان نمونه قانون قصاص برای هر جنایتی که در بدن انجام می‌گیرد وضع شده است. همچنین مثلاً مجازات حدود برای اعمالی چون شراب‌خواری و زنا تعیین شده است. بخشی دیگر از الزامات فقهی به بایدها و نبایدهایی اشاره دارد که در ارتباط با مسائل عبادی و انسان و خداست.

احسان و عفو و گذشت در صورتی که عامل تشدید و افزایش جرم و جنایت و جری شدن مجرم نباشد می‌تواند بسیار مفید باشد؛ از این رو خداوند درباره رفتار با مجرمان در دنیا خواهان عفو و مصالحه می‌شود.

در این‌جا برخی از مجازات‌ها در دنیا به اشکال گوناگون مطرح شده است. به‌عنوان نمونه، روزه‌خواری در ماه رمضان به سبب ناتوانی، کفاره یک مد طعام را به دنبال دارد(بقره، آیه ۱۸۴) و یا کفاره ظهار آن است که دو ماه روزه بگیرد یا شصت مسکین را اطعام کند. (مجادله، آیه ۴) انجام و یا ترک برخی از اعمال در حج موجب کفاراتی به شکل تخییر و تعین است و شخص موظف است که به خاطر ترک و انجام، روزه کفاره بگیرد یا مساکین را اطعام کند یا برده‌ای را آزاد نماید.

اما کیفر اصلی و مجازات واقعی در آخرت انجام می‌گیرد و مرتکب گناه باید خود را برای مجازات در آخرت آماده کند.

تناسب جرم و جزاء

عقل و شرع بر این نکته تاکید دارند که مجازات باید متناسب با میزان جرم باشد، بنابراین عقلانی و بلکه شرعی نیست که شخصی را به جرم دزدی تکه نانی به حبس ابد محکوم کنند و او را از همه حقوق اجتماعی محروم سازند. از نظر عقل و شرع، عدم تناسب میان جرم و جزاء، از مصادیق بی‌عدالتی و ظلم است. از این رو قرآن بیان می‌کند که مجازات و کیفری که خداوند می‌کند همواره بر اساس عدل خواهد بود.

آیه ۲۶ سوره نباء از «جزاء وفاقا» سخن به میان می‌آورد که به معنای کیفر مناسب با جرم است.

در آیات دیگر همین سوره به خوبی روشن می‌شود که مجازات مجرمان و گناهکاران همان تجسم اعمال آنان است. در حقیقت بی‌هیچ کم و زیادی همان چیزی را که انجام داده‌اند به شکل مجازات می‌بینند و مجازات اخروی آنان همان باطن اعمال خودشان است.

خداوند به مردمان می‌آموزد که در مجازات باید رعایت عدالت شود و هرگونه زیادی و کم به معنای بی‌عدالتی است. البته انسان می‌تواند در مجازات تخفیف دهد و با احسان رفتار کند. اما این زمانی درست است که اجرای احسان، بازدارنده و یا هدایتگر و تنبیه‌ساز و مانند آن باشد وگرنه کوتاهی در اجرای عدالت و هرگونه تخفیفی، ظلم به شخص یا جامعه خواهد بود؛ چنان‌که تشدید مجازات و افزایش آن خارج از میزان جرم و جنایت، ظلم و بی‌عدالتی است. قرآن در آیه ۱۶۰ سوره انعام بیان می‌کند: وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَةِ فَلاَ یُجْزَی إِلاَّ مِثْلَهَا وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ؛ هر کسی بدی انجام دهد تنها به مثل آن مجازات می‌شود و ستمی در حق او روا داشته نمی‌شود. همین اصل اساسی و قانونی را خداوند در آیات دیگری چون آیه ۲۷ سوره یونس، ۴۰ سوره غافر و ۴۰ سوره شوری بیان کرده است.

امیرمؤمنان(ع) بر اساس همین قانون عادلانه به اصل مقابله به مثل در مجازات مجرم اشاره می‌کند و می‌فرماید: ردّوا الحجر من حیث جاء؛ سنگ را به همان جایی که آمده بزنید.(نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱۴) مفهوم این عبارت آن است که رفتارمان نباید به گونه‌ای ظالمانه باشد که بگویند:

گنه کرد در بلخ آهنگری
به شوشتر زدند گردن مسگری

احسان و عفو و گذشت در صورتی که عامل تشدید و افزایش جرم و جنایت و جری شدن مجرم نباشد می‌تواند بسیار مفید باشد؛ از این رو خداوند درباره رفتار با مجرمان در دنیا خواهان عفو و مصالحه می‌شود.(شوری، آیه ۴۰)

احسان و پاداش مضاعف بی‌حساب در کار خیر

باید توجه داشت که در پاداش دادن نباید خساست کرد، بلکه لازم است بسیار آزادانه‌تر عمل کرد. خداوند به انسان می‌آموزد که در پاداش دادن بهتر است که رویه تضاعف(چند برابری) را در پیش گرفته و بی‌حساب پاداش داد؛ چنان‌که به مؤمنان و صالحان بی‌حساب پاداش می‌دهد و بیش از آنچه عمل کرده‌اند به آنان از فضل خود می‌بخشد.(غافر، آیه ۴۰) خداوند در آیه ۲۰ سوره شوری نیز می‌فرماید که آخرت‌طلبی مؤمنان عامل ازدیاد پاداش الهی است.

به این معنا که حسن فاعلی اگر با حسن فعلی جمع شود در آن صورت پاداش بسیار افزایش خواهد یافت.

پس اگر کسی احسان، انفاق و تعاون و کمک به دیگری را با نیت خیرخواهانه و رضایتمندی خداوند و مخلصانه انجام دهد، خداوند پاداشی مضاعف برای او درنظر خواهد گرفت.

کوتاه سخن آنکه پاداش کلوخ، سنگ نیست بلکه عین ظلم و بی‌عدالتی است که عقل و شرع به‌شدت با آن مخالفت می‌کند و وعده عذاب در دنیا و آخرت می‌دهد.

خداوند به مردمان می‌آموزد که در مجازات باید رعایت عدالت شود و هرگونه زیادی و کم به معنای بی‌عدالتی است. البته انسان می‌تواند در مجازات تخفیف دهد و با احسان رفتار کند. اما این زمانی درست است که اجرای احسان، بازدارنده و یا هدایتگر و تنبیه‌ساز و مانند آن باشد وگرنه کوتاهی در اجرای عدالت و هرگونه تخفیفی، ظلم به شخص یا جامعه خواهد بود؛ چنان‌که تشدید مجازات و افزایش آن خارج از میزان جرم و جنایت، ظلم و بی‌عدالتی است.

چراغ راه

جدایی‌ناپذیری عمل از انسان

قال‌النبی(ص): «قال لی جبرئیل(ع): یا محمد! عش ما شئت فانک میت، واحبب من شئت فانک مفارقه واعمل ماشئت فانک ملاقیه».

پیامبر اکرم(ص) فرمود: جبرئیل امین به من گفت: ای محمد! هرطور که میل داری زندگی کن، اما سرانجام باید بمیری، هرکه را میل داری دوست داشته باش، ولی عاقبت باید از او جدا شوی و هر عملی را که مایلی در دنیا انجام بده، اما آنچه که انجام می‌دهی در قیامت مشاهده خواهی کرد.[1]

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۵۵، ح ۱۷

حکایت خوبان

اجرای عدالت حتی در مورد نزدیک‌ترین افراد!

روزی معاویه از عقیل پرسید: داستان آهن تفتیده چیست؟ عقیل گفت: هنگامی که روزگار بر من سخت شد و از فقر و تنگدستی جانم به لب رسید، پیش خود اندیشیدم که برادرم به حکومت رسیده است و اموال زیادی در اختیار دارد، نزد او بروم و یاری بخواهم. با این نیت، در تاریکی شب به کمک یکی از فرزندانم به خانه علی(ع) رفتم. او به پسرم گفت که ما را تنها بگذارد و از اتاق خارج شود. وقتی اتاق خلوت شد. علی(ع) گفت: بیا نزدیک! بگیر! با یک دنیا حرص و طمع به گمان اینکه کیسه‌ای طلا به من خواهد داد، به سرعت دستم را دراز کردم، ولی ناگهان آهن سرخ شده‌ای را به دستم داد که از شدت سوزش و حرارت فریاد کشیدم و آن را به زمین انداختم. در آن حال علی(ع) به من فرمود: مادرت به عزایت بگرید! این حرارت آهن است که انسان آن را با آتش دنیا داغ کرده است. پس در فردای قیامت به من و تو چه خواهد گذشت، اگر ما را به رشته زنجیر آتشین دوزخ بکشند! آیا تو از آزار کوتاه مدت ناله می‌کنی اما من از آتش سوزان دوزخ ننالم! و این آیه را تلاوت کرد: در آن هنگام که غل‌ها و زنجیرها بر گردن آنان قرار می‌گیرد و آنها را می‌کشند (مؤمن- ۷۱) پس فرمود: جز آنچه که خداوند برای تو تعیین کرده است، حقی از بیت‌المال در نزد من نداری. برو پیش خانواده‌ات! معاویه در تعجب فرو رفت و گفت: «هیهات هیهات عقمت النساء ان یلدن مثله» افسوس، افسوس دیگر زنان نمی‌توانند فرزندی مثل علی را به دنیا تحویل دهند![1]

۱- شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳ و ۲۵۴

پرسش و پاسخ

همراهی ابدی عمل با انسان

پرسش:

اینکه همه چیز انسان در این دنیا از او جدا و منفک می‌شود به جز عمل او یعنی چه و چگونه این سنت الهی در عالم دنیا، برزخ و قیامت محقق می‌شود؟

پاسخ:

سنت جدایی‌ناپذیری عمل از انسان

یکی از قوانین ثابت آفرینش که توسط خدای حکیم در عرصه هستی مقرر و تثبیت شده این است که عمل هر کسی اعم از خوب یا بد، همراه ابدی و همیشگی او باشد و در نهایت، انسان‌ها با باطن اعمالشان در برزخ و عالم قیامت محشور خواهند شد. در واقع چیزی که ملک حقیقی هر انسانی است، به طوری که جزو ذات و شخصیت و نامه اعمال او به حساب می‌آید و غیرقابل انفکاک از وجودش می‌باشد، عمل او است. در آیه شریفه ۳۹ سوره النجم آمده است: «وان لیس للانسان الا ما سعی» (در قیامت هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد) و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست. مرحوم علامه طباطبایی(ره) ذیل این آیه می‌نویسد: هیچ انسانی هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالک نیست، تا اثر آن ملکیت که یا خیر است یا شر، یا نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده، و جد و جهدی را که نموده، تنها آن را دارا است، و اما آنچه دیگران کرده‌اند اثر خیر و یا شرش عاید انسان نمی‌شود... حتی شفاعت هم باز اثر اعمال خود آدمی است، چون شفاعت از آن گنهکاران این امت است که با سعی جمیل خود در حظیره ایمان به خدا و آیاتش وارد شده‌اند، و اگر مؤمن نمی‌شدند مشمول شفاعت نمی‌گشتند. همچنین بهره‌مندی انسان بعد از مردنش از استغفار مؤمنین و اعمال صالح و خیراتی که برایش می‌فرستند، آن نیز مربوط به سعی جمیل خود آدمی است، که در زندگی داخل در زمره مؤمنین شد، و سیاهی لشکر آنان گردید، و ایمانشان را تایید کرد، و اثرش این شد که هر چه عمل خیر کردند، او نیز به قدر دخالتش سهیم گردید. و همچنین کسانی که در زندگی سنت حسنه‌ای را باب می‌کنند و می‌روند، و مادامی که در روز زمین اشخاص به آن سنت عمل می‌کنند، او نیز شریک است که فرمودند: هر کس سنت خوبی باب کند حسنه آن، و ثواب هر کسی را هم که به آن عمل کند دارد، و هر کس سنت بدی را باب کند، هم گناه آن عمل را دارد و هم گناه هر کسی را که آن گناه را مرتکب می‌شود، و این جریان تا روز قیامت ادامه دارد (ثواب الامال، ج ۱، ص ۶۰) برای اینکه شخص باب کنند، بر حسب فرض از همین جهت که سنتی را باب کرده، در عمل دیگران سهیم است (برای اینکه اگر او عمل مذکور را رایج نمی‌کرد، دیگران هم آن را انجام نمی‌دادند، و یا کمتر انجام می‌دادند (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۷۶) بنابراین انسان پاداشی جز پاداش عمل خودش را ندارد، و پاداش عمل دیگری را به او نمی‌دهند، هرگاه انسان دیگری را دعوت به ایمان کرد و آن دیگری دعوت او را اجابت نمود، او نیز به تبع آن دیگری مورد ستایش قرار می‌گیرد، و اگر عملی انجام نداده باشد، هیچ‌گاه استحقاق پاداش یا مجازاتی نخواهد یافت. (ترجمه مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۴۱۱)

تجسم اعمال و رؤیت آنها

اعمال انسان ظاهری دارد و حقیقت و باطنی، ظاهر اعمال ما همان چیزی است که در دنیا می‌بینیم و زود از بین می‌رود. ولی باطن و حقیقت اعمال که از ما جدا نیست به صورت ویژه‌ای وارد صحرای محشر می‌شود. منظور از اعمال، اعتقادات، افکار، ملکات نفسانی و روحیات اخلاقی است که انسان بر مبنای آنها با اعضاء و جوارح خود در این دنیا عمل می‌کند و همواره در شخصیت او باقی و همراه ابدی او خواهد بود. بسیاری از آیات قرآن و روایات دلالت بر تجسم اعمال و رؤیت آنها در عالم برزخ و قیامت دارد که به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

الف) آیات

۱- در آن روز مردم به صورت گروه‌های پراکنده (از قبرها) خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود. پس هر کس ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس هم ذره‌ای کار شر و بد انجام دهد، آن را می‌بیند. (زلزال- آیات ۶ تا ۸)

۲- انسان همه ا